ارتباطات و مردم سالاری جهانی

سهلانی، محمدجواد

ایمانوئل کانت در متمم اول نوشته‏اش،موسوم‏ به«آرامش مدام»می‏نویسد:

«طبیعت،صلح دائمی را به وسیله ساز و کاری به‏ نام شور و شوق انسانی،تضمین می‏کند.قطعا این‏ کار طبیعت با چنان اطمینان کافی انجام نمی‏شود که‏ ما بتوانیم آینده را در شکل نظری آن،پیش‏بینی کنیم، ولی از نقطه نظر عملی،این امر می‏تواند هدف ما در انجام وظیفه در افعالمان باشد.»

در سال‏های دهه 1980 و اوایل دهه 1990 تغییرات سریعی در گوشه و کنار دنیا اتفاق افتاد. دیکتاتورهای آمریکای لاتین در مسیر فروپاشی قرار گرفتند،بلوک شرق و اتحاد شوروی دچار سقوط نظام کمونیسم-سوسیالیسم شدند و در آفریقای‏ جنوبی هم رژیم نژاد پرستی سقوط کرد.البته علل‏ عمده این تحولات سیاسی،برخاسته از انقلاب‏ اسلامی ایران در نیمه دوم دهه 1970 بوده است. انقلاب ایران به طور غیر قابل باوری،نظام شاهنشاهی‏ ایران را با پشتوانه 2500 سال مدنیت سلطنتی که از حمایت مادی و غیر مادی و نظامی و اقتصادی و تبلیغی،بزرگترین قدرت سیاسی-صنعتی رسانه‏ای‏ دنیا برخوردار بود.در عرض کوتاه‏ترین مدت و خیلی‏ آرام و با حداقل تلفات انسانی از پا درآورد.شرح‏ مختصری از این ماجرای تاریخی را می‏توانید در کتاب‏ تحقیقی و مستندگری سیک سیاستمدار برجسته و مشاور ارشد کاخ سفید به نام«همه چیز فرو می‏پاشد» ملاحظه کنید!مردم سالاری متداول،یعنی‏ مردم سالاری سرمایه‏داری یا به قول روسوگرایان‏ «سرمایه‏داری اشرافی»،برای پر کردن خلأ سیاسی‏ حاصل از رکود اقتدار مآبانه گذشته گسترش یافته بود. در مردمی شدن حکومت‏ها،بخصوص از سال‏ 1975 به بعد روی داده،شکی وجود ندارد.بر اساس‏ آماری که یکی از پژوهشگران به نام دیوید پاتر در سال‏ 1997 ارائه داده،تا سال 1975،درصد رژیم‏های‏ استبدادی 7/68 بود که در سال 1995 به 2/26 رسیده است.با توجه به این تغییرات،برخی از نظریه پردازان سیاسی،جهانی شدن ارتباطات راه بهانه‏ جهانی کردن مردم سالاری قرار داده‏اند و در این زمینه‏ تلاش جدی به عمل می‏آورند.گسترش ارتباطات‏ جهانی سالیان سال است که عده‏ای از آرمان‏گرایان‏ (ایده‏آلیست‏ها)را به خود مشغول داشته است.بدین‏ منظور صلح نامه«وستفالی»در سال 1648 در جهت‏ توسعه روابط و همکاری متقابل کشورها با یکدیگر به‏ وجود آمد که بر منافع فردی در سازماندهی ارتباطات‏ بین المللی،معروف به ائتلاف‏[لیگ‏]ملت‏ها، شد...اما در قرن بیستم،سازمان ملل متحد با ساز و کاری بسیار وسیع‏تر،نقش تنظیم روابط بین المللی را به عهده گرفت،گو اینکه نتوانست،نه‏ تنها از وقوع جنگ سرد جلوگیری کند،حتی با اعلامیه‏ بلند بالای بشر قادر نشد مانع نسل‏کشی‏ها یا سیه کاریهای استبداد گردد،یا از مرگ فجیع انسان‏های‏ زیادی جلوگیری به عمل آورد یا در مورد وضع‏ نگران کننده محیط زیست مانعی ایجاد کند.در نظام‏ ارتباطات بین المللی،از زمان تاسیس سازمان ملل، تغییرات زیادی به وجود آمده که از جمله آنها،افزایش‏ کشورهای جدید،توسعه و مردم سالاری و گسترش‏ رشد و شرکتهای چند ملیتی و ایجاد سازمانهای‏ غیر دولتی است.برای تثبیت این فرایندها،دیدگاه‏ها به سوی چند جانبه‏گرایی فرهنگ،سیاست،حقوق و اقتصاد جهان معطوف شده است که قدرتهای بزرگ‏ آن را به عنوان«جهانی سازی»بر سر زبانها انداخته‏اند و در توجیه آن،عده‏ای از نظریه پردازان سیاسی‏ می‏گویند«باید به عنوان نیرویی که می‏تواند تحت‏ کنترل درآید،برای نیل به سطح بالاتری از هماهنگی‏ جهانی در ارتباطات انسان‏ها مورد استفاده قرار گیرد، نه این که مورد امتناع واقع شود از این رو،یکی از صاحب نظران به نام دکتر دیوید هلد به اصطلاح‏ مردم سالاری کیهانی در مقوله جهانی شدن پرداخته‏ است.اما در بحث مردم سالاری کیهانی،دو نکته‏ عمده وجود دارد:نخست تا چه میزانی یک دولت به‏ برآیند تصمیم‏گیری خود در بافت تاریخی‏اش کنترل‏ دارد؛و دوم،تا چه اندازه نظام جهانی،کفایت رعایت‏ مساوات در کاربرد مردم سالاری را داراست و سوم‏ اینکه آیا از ابتدا رای مردم در این زمینه منظور می‏شود؟

توجه به این امر مهم است که در واقع نوگرایی، مردم سالاری یا بازگشت به مردم سالاری واقعی که‏ طرفهای رقیب خیلی از آن صحبت می‏کنند،تاکنون‏ اصلا در کار نبوده است؛به ویژه،در موردی که موسوم به«بازگرایی جهانی مردم سالاری»است و افرادی مانند ساموئل هانتینگتون به سادگی آن را به‏ عنوان کتاب قرار خود قرار داده‏اند.هانتینگتون عبارت‏ «امواج مردم سالاری»را در توضیح گسترش‏ مردم سالاری به کار می‏گیرد،اما هیچ به روی خود نمی‏آورد که مردم سالاری‏هایی که در امواج قبلی‏ وجود داشته،از نوع محدود و نابالغی بوده‏اند!

آنچه که روشن است این است که اکثر مردم سالاری‏های جدید،کمتر سابقه‏ای در برقراری‏ مردم سالاری واقعا مردمی از خود بجا گذاشته‏اند و چیزی که اکنون آن را تجربه می‏کنند،مردم سالاری‏ اشراف و مرفهان و نخبگان بی‏درد است؛این‏ می‏رساند که سازمان ملل تاکنون،حتی فرصت آغاز توسعه و تبدیل به یک سازمان مردم سالار و انسانی را نداشته است...

جهانی شدن،مستلزم شرایطی است که آرمان‏های‏ سیاسی در آن شرایط،قابلیت ارتباطات موثری در ورای مرزها داشته باشند تا در اثر آن،شهروندان‏ بتوانند موقعیت سیاسی نسبتا بهتری انتخاب کنند،در رای‏گیری‏های مربوط به اقتصاد و محیط زیست‏ جهانی شرکت نمایند و روابط ویژه خود را حفظ کنند. علاوه بر آن،کشورها باید بیشتر از گذشته دارای امکان‏ تحقق ارتباطهای متقابل با موانع کمتر باشند.چنین‏ وضعی نیاز به طراحی و کشش‏پذیری برنامه‏های‏ حقوقی،سیاسی و اقتصادی منظم‏تری دارد که‏ بر خلاف نظر عده‏ای از نظریه پردازان،مانند دکتر هلد و دکتر هانتینگتون،نمی‏توان منشور سازمان ملل را مبنای مدل خود برای مردم سالاری قرار داد.

منشور مزبور،تنها کاری که کرد این بود که‏ مرجعی فراهم آورد تا تمام کشورها از نوعی احترام‏ برابر در تعارفات دیپلماسی برخوردار باشند و نتوانست دور تازه‏ای از مردم سالاری را به جلو ببرد؛ بلکه تسلیم محدودیت‏های ایجاد شده از سوی‏ قدرت‏های بزرگ،به ویژه ایالات متحده آمریکا، شد.این کشور در اثر سوء استفاده‏هایی که پس از جنگ‏های جهانی نیمه اول قرن بیستم به عمل آورد توانست بخش عظیمی از ثروت جهان را به خود اختصاص دهد و برای حفظ آن،از ملموس‏ترین‏ وسیله ارتباطی،یعنی رسانه‏های مکتوب،نهایت‏ استفاده سیاسی-تبلیغی را کند.در این مورد دکتر چامسکی می‏گوید:

«رسانه‏های عمده،خواه لیبرال نامیده شوند یا محافظه کار،شرکت‏های بزرگی هستند که با شرکت‏های بزرگتری در ارتباط یا تحت تملک آنها هستند،همچون سایر شرکت‏های بازرگانی،آنها محصولی به بازار می‏فروشند.این بازار،آگهی‏ دهندگان هستند-یعنی بازرگانانی دیگر،و محصول‏ آنها،مخاطبان هستند.برای رسانه‏های نخبگان که‏ دستور العمل اساسی را برای اقتباس دیگران تنظیم‏ می‏کنند،محصولشان یک مزیت دیگر دارد که همانا مخاطبان نسبتا ممتازند.بنابر این،شرکت‏های بزرگ‏ \*دوران جدید،کمتر سابقه‏ای‏ در برقراری مردم سالاری‏ واقعی از خود بجا گذاشته است‏ و قدرت بیشتر در اختیار اشراف‏ و مرفهان و نخبگان بی درد بوده و تاکنون سازمان ملل‏ فرصت آغاز توسعه و تبدیل به‏ یک«سازمان مردم سالار»را نداشته است.

رسانه‏ای مخاطبان تقریبا ثروتمند و ممتاز را به‏ بازرگانان دیگر می‏فروشند.جای تعجبی نیست که‏ تصویر جهان ارائه شده،منعکس کننده منافع و ارزش‏های تنگ و تعصب‏آمیز فروشندگان و خریداران‏ چنین محصولی باشد.این انحراف،بوسیله عوامل‏ دیگری تقویت می‏گردد.مدیریت‏های فرهنگی‏ (سرمقاله نویسان،و مقاله نویسان اصلی،و غیره)در منافع و مجامع طبقاتی با مدیران کشوری و بازرگانی‏ و دیگر بخش‏های ممتاز مشارکت دارند.در واقع، گردش متداولی از اشخاص سطح بالا در میان‏ شرکت‏های تجارتی،حکومت و رسانه‏ها وجود دارد.دسترسی به مقامات کشوری نقش مهمی دارد تا وضعیت رقابتی حفظ شود؛مثلا خبرهای‏ افشاگرانه،غالبا فریب‏کاری‏ها و جعلیاتی است که‏ توسط مقاماتی که تظاهر به بی‏اطلاعی می‏کنند،با همکاری رسانه‏ها،تولید می‏شود.

در عوض،این مقامات کشوری،خواهان‏ همکاری و انفعال پذیری‏اند،و چون در مراکز قدرت‏ اداری و مالی نیز دارای ابزار تنبیهی در مورد تجاوز از اصول مورد پسندشان هستند و بازار بورس و بانک‏ها را در اختیار دارند،می‏توانند به هر نوع لجن پراکنی و بی حیثیت سازی افراد اقدام کنند و لذا برای خدمت به‏ منافع قدرتمندان،رسانه‏ها باید اخبار و گزارشات‏ واقعگرایانه را تا حد قابل اغماض،از دنیا ارائه دهند، در غیر این صورت دچار ورشکستگی یا انتحار یا اتهامات جاسوسی خواهند شد.

رسانه‏ها تنها بخشی از سیستم تلقینی وسیع‏ترند؛ بخش‏های دیگر،عبارتند از گاهنامه‏های عقیدتی، دانشکده‏ای و دانشگاهی،بورس‏های آکادمیک و غیره.البته از رسانه‏های اصول‏مند،آگاهی‏های‏ زیادی می‏یابیم،چون که آنها که به‏طور انتقادی تحلیل‏ ایدئولوژی به عمل می‏آورند؛اما روشنفکران عجول‏ و شیفته عقیده خود،آنها را چندان مورد مطالعه قرار نمی‏دهند،زیرا که تحقیق منظم در مورد آنها مشکل و اظهار نظر مستند درباره‏شان مشکل‏تر است.و این‏ دلیل خوبی است بر این باور که آنها هم سر درآخور همان منافعی دارند که ارباب قدرت دارند.

سیستم تلقینی،تولیدگر چیزی است که وقتی‏ می‏خواهیم آنرا در مورد خصم بکار ببریم، (پروپاگاند)می‏نامیم،دو عنصر مشخص در این‏ محصول مورد نظر است.یکی آن چیزی است که‏ گاهی اوقات طبقه سیاسی نامیده می‏شود،و تقریبا 20 درصد جمعیتی را تشکیل می‏دهد که نسبتا تحصیل‏ کرده‏اند،کم و بیش دارای بیان خوبی هستند و نقشی‏ در تصمیم‏گیری دارند.پذیرش تلقینات توسط آنها حیاتی است زیرا در وضعیت طراحی و اجرای سیاست‏ قرار دارند.

می‏ماند 80 درصد بقیه مردم؛اینها به قول لیپمن‏ (تحلیل‏گر فقید و دقیق آمریکایی)،«تماشاچیان‏ عملیات»یا«گله حیران»هستند.فرض بر این است‏ که آنان دنباله روی دستورات باشند و از سر راه‏ اشخاص مهم کنار بروند.آنها هدف رسانه‏های‏ دسته جمعی واقعی هستند...

بخش‏های سیستم تلقینی،در جهت انحراف‏ توده‏های شستشو نشده خدمت می‏کنند و ارزش‏های‏ متعارف اجتماعی،مانند انفعال‏پذیری،تسلیم در برابر اقتدار جو حاکم،آزمندی و حرص منافع‏ شخصی،بی‏خیالی درباره دیگران و ترس از دشمنان‏ واقعی یا تصوری و این نوع فضاسازی‏های کاذب را تقویت می‏کنند.هدف،حفظ گله حیران در حیرت‏ است.آنها نباید بفهمند در دنیا چه اتفاقی در حال وقوع‏ است.در واقع،این امر غیر مطلوب است-چون اگر واقعیت ببینند ممکن است تصمیم به تغییر وضع‏ بگیرند...

اما هم‏چنانکه مردم انقلابی ایران معلوم کرده‏اند، مطلب به این معنا نیست که رسانه‏ها نمی‏توانند تحت‏ نفوذ جمعیت عامه قرار داشته باشند؛نهادهای مسلط- چه سیاسی،یا اقتصادی یا تلقینی-مصون از افکار روشن عمومی نبوده و قادر به فریفتن همیشگی مردم‏ عادی نیستند؛رسانه‏های درست‏اندیش و مستقل‏ الفکر،نقش مهمی ایفا می‏کنند.گو اینکه آنان فاقد منابع متعارفند،ولی به همان شیوه‏ای که سازمان‏های‏ مردمی اهمیت به دست می‏آورند،واجد اهمیت‏ شوند:یعنی به وسیله انعکاس اخبار درست و تحلیل‏های موافق منطق و خواست صحیح مردم، می‏توانند تأثیر خود را چند برابر کنند و درک و فهمشان‏ را نیز از طریق تعامل با آنها افزایش دهند-این،دقیقا همان تهدید مردم سالارانه‏ای است که مورد وحشت‏ شدید نخبگان مسلط جوامع است.